بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 23 شهریور 1395

ما بحث ارث را اینجوری بنا گذاشتیم که انشاءالله یک سری مباحث قاعده فقهی یک جایی که برسیم آن قاعده را یک مقداری بحث کنیم و یک مقداری بهانه است بحث ارث برای اینکه یک سری مباحث مربوط به روش استنباط را با دوستان صحبت کنیم. اینکه گاهی اوقات بعضی از بحث ها یک مقداری طول می کشد در واقع ما خیلی اصرار نداریم که یک فرع را دنبال کنیم و من اولی الی آخر سر. البته تطبیقات قاعده را هم در آن فرع بحث می کنیم ولی سعی می کنیم خودمان قاعده فقهی ای که مبنای آن تطبیقات هست در حد خودش بحث کنیم.

بحثی که در سال گذشته مطرح بود در مورد مانعیت قتل برای ارث بود. قاتل ارث نمی برد در صورتی که قتل عمدا و ظلما باشد. اما اگر قتل عمدا و ظلما نباشد ارث می برد. خب حالا این بحث هایش قبلا گذشت. اصل این بحث را فعلا به عنوان اصل مفروض می پذیریم. حالا بحث این است که اگر صبی ای مجنونی، قتل انجام داد آیا این عمد صبی اینجا به منزله خطا است در نتیجه مانع از ارث نیست یا اینکه نه دلیلی نداریم و قتل عمدی صبی و مجنون هم مانع ارث است. به تناسب ما یک بحث هایی در مورد قواعد کلی اینکه آیا رفع قلم که در مورد صبی و مجنون هست آیا اختصاص دارد به احکام تکلیفیه یا احکام وصفیه را شامل می شود یا خیر یک مقداری بحث کلی را انشاءالله در موردش صحبت می کنیم. ببینید این مبحثی که ما داریم دو مرحله بحث دارد. یک بحث کلی است همین مواردی که در مورد احادیث رفع قلم، احادیث عمد الصبی و خطأه واحد که آنها را بحث می کنیم. یک بحث هم این هست که منهای آن احادیث آیا خود ادله ای که در خصوص باب ارث وارد شده است در مورد مانعیت قاتل، آیا آنها قرینه ای در آنها وجود دارد که صبی و مجنون را شامل نشود یا خیر؟ اول آن مرحله اول بحث را طرح می کنیم و بعد به مرحله دوم بحث می پردازیم.

در این بحث مباحثش یکجا در کلمات آقایان مطرح نشده است و خیلی هایش پراکنده در جاهای مختلف مطرح شده است به تناسب مثلا حاج آقا را عرض کنم جاهایی که این بحث را طرح کرده اند ایشان در اجاره آن اوایل بحث اجاره به تناسب اینکه بلوغ شرط است این بحث را طرح کرده اند. در این جزوه ای که از بحث اجاره ایشان هست اواخر جزوه هم هست. من اجاره را نگاه کردم آدرسش را هم الآن عرض می کنم خدمت شما. اجاره را جلد 1 صفحه 213 تا 239 در مورد رفع قلم ایشان بحث کرده اند مفصل.

در بعد از اجاره در کتاب خمس ذیل بحث معدن، اگر مستخرج معدن صبی یا مجنون باشد آیا خمس واجب هست یا خیر مفصل این بحث را آورده اند. من قسمت بحث خمس را من تنظیم کردم محصّل و چکیده بحث اجاره ایشان را هم که آن موقع منتشر نشده بود در ذیل همین بحث خمس آورده ام. اواخر جلد اول جزوه های بحث خمس حاج آقا است. بعد از آن در بحث نکاح در جا های مکررش این بحث را حاج آقا دنبال کرده اند. این بحث نکاح چون در سی دی معجم جامع فقه هست آن راحت تر می توانید پیدا کنید. جملاتی که بعدا می خوانم این روایت را در کلام حاج آقا جستجو کنید موارد مختلف بحث ایشان را می بینید. بعد از آن در بحث معاملات هم یک سری بحث ها باز بحث را مطرح کرده اند. من سعی می کنم از مجموع فرمایشاتی که حاج آقا اینجا دارند چکیده اش را عرض کنم. اگر حرف اضافه ای احیانا داشته باشیم عرض می کنم. تفصیل بعضی از این مباحث را به همان مطالب حاج اقا ارجا می دهیم که مراجعه فرمایید به خصوص بعضی از بحث هایش را خیلی مفصل بحث کرده اند. چند تا ما روایات در مورد اینکه از صبی احکام مرفوع هست. رفع قلم شده است حالا به تعبیر های مختلف. یک تعبیر تعبیر رفع قلم است. که این تعبیر رفع قلم یک روایت معروف دارد.

رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يعقل وَ عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبَرَ

این که این سه تا را دارد رفع قلم. به تعبیرات مختلفی که عرض می کنم تعبیراتش را. یک تعبیر مرفوع عنهم القلم در صبیان در یک روایتی تعبیر کرده است مرفوعٌ عنهم القلم. دیگر آن ثلاثه و امثال اینها نیست. این دو تعبیر. یک تعبیر سومی ما داریم عمد الصبی و خطأه واحد، این هم تعبیر سوم. تعبیر چهارمی که داریم عمد الصبیان خطأٌ تحمِله العاقله. یک تحمله العاقله هم ادامه اش دارد. یک تعبیر پنجم هم هست که جمع بین همه این تعبیرات هست.

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي الْمَجْنُونِ الْمَعْتُوهِ الَّذِي لَا يُفِيقُ، وَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ:

«عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ، وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ»

هم عمد و صبی و خطأه واحد دارد و هم تحمله العاقله دارد و هم قد رفع عنهما القلم.

این پنج تعبیر، تعبیر اصلی این بحث است که باید در موردشان بحث کنیم. یک نکته ای را هم در مورد این رفع قلم عرض کنم. این رفع قلم از جهاتی بعضی از بحث هایش شبیه حدیث رفع معروف است. حدیث رفعی که در اصول بحث می شود خب آن هم یک سری بحث هایش مشابه ان است. من پارسال بحث حدیث رفع را مفصل بحث کردم. نمی دانم 25 تعبیر در مورد آن حدیث رفع گویا بود. کلش یا قطعاتش، یک دانه ای دو تایی یک دانه ای سه تایی چهار تایی شش تایی نه تایی، تعبیرات مختلف شیعه و سنی. به نظرم 25 عبارت در کتب شیعه و سنی پیدا کردیم و در موردش سندا و دلالتا مفصل بحث کردیم. این است که بعضی از بحث هایی که مربوط به رفع قلم است مفصل ترش را در بحث اصول هم من عرض کردم حالا آن ها را مقداری اش که وابسته به این چیز هست چکیده اش را اینجا عرض می کنم ولی بعضی از تکه هایش شاید نیازی نباشد اینجا بحث شود اگر کسی مایل باشد به همان بحث مراجعه کند.

بحث حدیث رفع القلم عن ثلاثه در کتب اهل تسنّن در چیزهای مختلف وارد شده است و اصل داستان هم از اینجا است که یک مجنونه ای زنا داده است. عمر دستور به رجم او داد. داشتن می بردند که این را رجم کنند و از کنار حضرت امیر رد می شدند حضرت فرستاد سراغ عمر که پیغمبر فرموده است رفع القلم عن النائم حتی یستیقظ عن المجنون حتی یعقل و عن الصغیر حتی یکبر، این که دیوانه است و رجم نمی شود و عمر هم تصدیق کرد و از آن دیوانه رفع ید کرد. این روایت در چیز های زیادی از عامه وارد شده است. حالا من مصادرش را فرصت نکردم کامل نگاه کنم. در مناقب ابن شهرآشوب از یک سری مصادر نقل کرده است انشاء الله فردا کتب عامه را هم می بینم. این جوری

الحسن و عطا و قتاده و شعبة و احمد

از اینها نقل کرده است.

أنّ مجنونة فجر بها رجل،

داستان را نقل می کند و بعد در ذیلش هست

أما علمت أنّ هذه مجنونة آل فلان و أنّ النبيّ صلّى اللّه عليه و آله قال: «رفع القلم عن المجنون حتّى يفيق» و أنّها مغلوبة على عقلها و نفسها، فقال عمر: فرج اللّه عنك، لقد كدت أهلك فى جلدها

که البته ثلاثه تعبیر ندارد اینجا ولی در خیلی از نقل های دیگری که هست رفع عن الثلاثه دارد. بعد ایشان دارد

و أشار البخارى الى ذلك فى صحيحه

من یک مقداری مراجعه می کنم در منابعی که نقل شده است. از مسند احمد نقل شده است و از منابع دیگری. در نقلیات عامه خیلی هایشان به ابی ضبیان منتهی می شود. سندش به ابی ضبیان منتهی می شود و حاج آقا به تناسب اشاره کرده اند که این روایت هم با توجه به تکرّرش در میان عامه و خاصه و هم با توجه به یک نکته ای که این نکته این است که این روایت مذمّت عمر هست و با وجود مذمّت عمر جزو مسلمات بوده است که در میان اهل تسنّن هم این رواج دارد. این روایت نمی تواند یک روایت مسلم و مورد اعتمادی نباشد و آنها هم به این نحو نقل کنند و همین جهت باعث می شود که اطمینان به صدور این روایت حاصل شود. و حالا من بعضی از مصادری که این روایت را از، البته این بیشتر در خاصه را عرض کنم و عامه را هم فردا عرض می کنم. خاصه که می گویم اعم از شیعه امامی و اسماعیلی و اینها است.

در خصال جلد 1 صفحه 93 حدیث 40 این وارد شده است به ابی ضبیان منتهی می شود سندش. یک ذیلی هم مرحوم شیخ صدوق ذیل حدیث دارد که بعد عرض می کنم. قاضی نعمان در شرح اخبارش جلد 2 صفحه 315 این هم به ابی ضبیان منتهی شده است. در ارشاد شیخ مفید جلد 1 صفحه 203، تعبیر می کند روی العامة و الخاصة در مورد این روایت. دعائم الاسلام قاضی نعمان جلد 1 صفحه 194. حالا اینها بعضی هایشان مثلا دعائم الاسلام آن داستان بلغ العمر را ندارد خود روّی عن علیٍّ انّه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رفع القلم عن ثلاثه. در جلد 2 صفحه 456

و عنه علیه السلام أَنَّهُ بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ أَمَرَ بِمَجْنُونَةٍ زَنَتْ لِتُرْجَمَ فَأَتَاهُ عَلِيٌّ ص فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةٍ

این تعبیر دعائم الاسلام یک تفاوتی با تعبیرات دیگر دارد در معنا کردنش دخالت دارد. تعبیرات دیگر این است. رُفِعَ القلم. به صیغه مجهول. این تعبیر هست أما علمت أنّ الله رفع القلم، به صیغه معلوم و نسبت رفع به خدا. این را باید در معنایش دقت کرد. یک سری مصادر دیگری که این روایت دارد تقریب المعارف ابو الصلاح حلبی صفحه 318. مناقب ابن شهر آشوب جلد 1 صفحه 3. کشف الیقین علامه حلّی صفحه 62. نهج الحق صفحه 350 از مسند احمد بن حمبل نقل کرده است. و 456 و 465 و 497 هم به صورت مرسل نقل کرده است. در متشابه القرآن مختلفه ابن شهرآشوب جلد 1 صفحه 8 هم این متن را بدون اسناد به روایت آورده است. در سرائر مرحوم ابن ادریس در دو جا این تعبیر روایت را می گوید قول الرسول المجمع علیه. با تعبیر المجمع علیه. سرائر جلد 3 صفحه 18 و صفحه 324. و مکرّر به عنوان مسلّم قول الرسول علیه السلام رفع القلم عن الصّبی حتی یحتلم، در جاهای مختلف سرائر این عبارت آمده است. جلد 2 صفحه 693، جلد 3 صفحه 189، 207، 325، 369، 451. این است که اصل این روایت تقریبا با توجه به مجموع این قرائنی که هست و عبارت هایی که وجود دارد آدم اطمینان به صدور این روایت می کند. این است که بحث سندی ما نمی کنیم. بحث دلالی این روایت را طرح می کنیم که عرض کردم بحث جمع و جور آن در ذیل خمس حاج آقا وارد شده است که بحث های مختلف خمس را، اجاره را هم آورده اند من یک مقداری بحث جفت و جوری است. خب این روایت اول بحث.

روایت دوم بحث روایتی است که من متنش را از تفسیر قمّی می خوانم و بعد در مورد سند و سایر متن هایش را، خیلی هم سندش هم متنش مشوّش است. یک مقداری من سندش را هم درست و راستی کرده ام. یک غلط هایی که کاملا واضح بود که غلط است را گرفته ام و حالا بحث های بقیه اش را بعد می کند. در تفسیر قمّی جلد 1 صفحه 150در ذیل آیه شریفه و المستضعفین لا یستطیعون...، در ذیل آیه مستضعف در قرآن هست صفحه 150 ذیل سوره نساء. سندی که در این تفسیر هست با یک مقدار مختصری اصلاح

حدثنى أبى عن يحيى بن أبى عمران، عن يونس، عن حماد، عن ابن طيار، عن أبى جعفر علیه السلام و عن ابن ابی عمیر عن یونس عن حماد بن الضبیان عن ابی جعفر علیه السلام قال سألت عن المستضعف فَقَالَ هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً يَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْكُفْرَ وَ لَا يَهْتَدِي سبیلا الی الایمان لا یستطیع ان یؤمن و لا یستطیع ان یکفر فهم الصّبیان و من کان من الرجال و النساء علی مثل عقول الصّبیان من رفع عنه القلم

این تعبیر. در بحار این روایت را که نقل می کند از تفسیر قمّی سندش این شکلی است. این سند تفسیر موجود حدّثنی ابی عن یحیی بن ابی عمران هست آن أبی ندارد. عن یحیی بن ابی عمران عن یونس عن حماد عن ابن الطّیار عن ابی جعفر علیه السلام. آن سند دوم عن ابن ابی عمیر عن یونس وعن حماد بن الضبیان عن ابی جعفر علیه السلام را هم ندارد. این سندی هست که در بحار نقل کرده است. این سند به خصوص بحث سندی خیلی دارد که اصلا چیست و موضوعش چیست و امثال اینها. اینها بعضی هایش را می گویم بحث هایی که حاج آقا مفصّل بحث کرده اند و ما ملخّص و خلاصه بحث می کنیم بحث هایی که ایشان بحث نکرده اند را یک مقداری مفصّل تر بحث می کنیم. این روایت بعینه در تفسیر عیّاشی جلد 1 صفحه 269 حدیث 248 وارد شده است ولی عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام است. تعبیرش هم هست علی مثل عقول الصّبیان این جا دارد من رفع عنه القلم مرفوعٌ عنهم القلم تعبیر دارد.

در کافی جلد 2 صفحه 404 حدیث 1 هم این روایت وارد شده است و آن هم از زراره.

علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس

که تا عن یونس شبیه آن است.

عن بعض اصحابه عن زراره قال سألت ابا جعفر علیه السلام

ذیلش هم شبیه یک مقداریش شبیه همان متن تفسیر است و یک مقداری اش شبیه تفسیر عیاشی است

فَهُمُ الصِّبْيَانُ وَ مَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْيَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمُ الْقَلَمُ

این هم تعبیر مرفوع عنهم القلم. این روایت در معانی الاخبار وارد شده است آن هم به زراره منتهی می شود. در آن نقل های دیگر حالا یا تشویش دارند نقل تفسیر قمّی یا مرسل است من حیث نقل تفسیر عیاشی و نقل کافی ولی این نقل معانی الاخبار مسند است. معانی الاخبار صفحه 201 حدیث 4 نقلش این است

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ وَ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ جَمِيعاً عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع

این هم تعبیرش هست

الصِّبْيَانُ وَ مَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْيَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمُ الْقَلَمُ

خب این هم متن دوم ما. این متن دوم خب چند تا سند داشت. بعضی از سند ها آن تشویش تفسیر قمّی را یک مقداری در موردش صحبت می کنیم. این سند معانی الاخبار یک حسین الحسن بن أبان در سندش هست یک موسی بن بکر در سندش هست که نیاز به بحث دارند. نقل کافی یونس عن بعض اصحابه عن زراره، ما پارسال بحث هایی می کردیم که آیا می شود این روایت های مرسلی که مثلا معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن حمّاد بن عثمان یا عن ابان بن عثمان، اینها را آیا می شود یک جوری تشخیص داد که واسطه محذوف چه کسی است و امثال اینها. یک سری بحث هایی در مورد اینکه روش اخراج مرسلات از ارسال، این روایت ها البته من یک مقداری نگاه می کردم سخت بود اخراج از ارسال این است که حالا وارد بحث هایش نمی شوم. آن بحثی که پارسال کرده بودیم در مورد اینکه معلی بن محمد عن بعض اصحابنا یا عن بعض اصحابه عن ابان بن عثمان أو حمّاد بن عثمان اتفاقا دیروز و پریروز داشتم کتاب حاج آقا را نگاه می کردم کافی را، دیدم که نقل کرده اند از آقای بروجردی که آقای بروجردی استظهار کرده اند که آن واسطه محذوف حسن بن علی وشّاع است. که ما پارسال مفصل همین را استظهار می کردیم. من ندیده بودم کلام آقای بروجردی را. شواهدی دارد که این شواهد ها حسن بن علی وشّاع هست پارسال بحث می کردیم در کلام اقای بروجردی بود ایشان نقل کرده بودند. خب این هم روایت دوم بحث ما. روایت سوم بحث ما روایت تهذیب جلد 10 صفحه 233 حدیث 92053 هست.

محمد بن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام

که سند موجودش خب هیچ بحثی در اشکال در آن نیست. فقط طریق شیخ طوسی به محمد بن ابی عمیر را باید در موردش صحبت کرد. تعبیرش هم این است که عمد الصّبی و خطأه واحد. این روایت از جهت سندی بهترین روایت هست و از جهت متنی خب بحث دارد. به یک معنا از روایت هایی هست که نیاز به بحث جدی دارد. این هم روایت سوم بحث ما

تعبیر روایت چهارم بحث ما آن هم در تهذیب بعد از همین روایت وارد شده است. تهذیب جلد 10 صفحه 233 حدیث 92154.

محمد بن حسن الصّفار عن الحسن بن مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي جعفر ع

این جا ابی جعفر باید غلط باشد اسحاق بن عمّار راوی از امام صادق علیه السلام هست. حالا یا عن ابی جعفر آن عن جعفر بوده است اسحاق بن عمار عن جعفر در روایتش زیاد است. یا اینکه عن ابی عبدالله بوده است با عن ابی جعفر اشتباه شده است. این باید غلط باشد.

عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يَقُولُ عَمْدُ الصِّبْيَانِ خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ

این تحمله العاقله هم ادامه دارد. حالا این روایت عیب ندارد یک مقداری اجمال بحثش را همین جا بکنم تفسیرش باشد یک جای دیگر. در سند این روایت یک غیاث بن کلّوب هست. غیاث بن کلّوب مرحوم شیخ طوسی در عدّه ایشان را جزو عامی هایی که اصحاب به روایتشان عمل کرده اند قرارشان داده است. من یک مقاله مفصلی در مورد مفاد آن عبارت عدّه شیخ طوسی نوشته ام که آیا از آن عبارت می شود توثیق این جور افراد را استفاده کرد؟ غیاث بن کلّوب هست سکونی هست، چند نفر آنجا اسم برده است از عامّه در مورد آن من مفصل در مجله تا اجتهاد چاپ شده است آنجا مراجعه کنید ما به نظرمان آن عبارت صلاحیت استناد دارد برای توثیق راویان و مشکلی ندارد. این است که تفصیلش را اگر دوستان می خواهند به آن مقاله مراجعه کنند.

اما نفر بعدی اسحاق بن عمّار است. اسحاق بن عمّار یک تاریخی دارد. بحث در مورد اسحاق بن عمّار. اسحاق بن عمّار در رجال نجاشی کسی را ترجمه کرده است به نام اسحاق بن عمّار بن حیّان کوفی صیرفی و گفته است هو من بیت جلیلٍ للشیعه و توثیقش کرده است و خودش را و بیتش را تعریف کرده است. کوفی صیرفی، اسحاق بن عمّار بن حیّان. در رجال نجاشی. در فهرست شیخ طوسی کسی را به نام اسحاق بن عمّار الساباطی را ترجمه کرده است و گفته است که فطحیٌّ ثقه. فطحیٌّ حالا ثقه اش را یادم نیست ولی فطحیٌ الا انّ له کتابٌ معتمد. یک همچین تعبیری دارد. که ما از این عبارت به نظر ما توثیق استفاده می شود. ببینید یک موقعی یک نفر به یک روایت یک نفر اعتماد کنند بگویند فلان روایت آن راوی مورد اعتماد است. یک روایت خب ممکن است با قرائن خارجیه باشد و امثال اینها. اما یک کتاب یک نفر مورد اعتماد باشد اینکه بگوییم در تمام روایت های این کتاب قرینه خارجی وجود داشته است اینها اطمینان عقلایی بر خلافش هست و اعتماد بر کتاب این بازگشت می کند به توثیق راوی. به خاطر همین تمام مواردی که مرحوم محقق حلی در بعضی از جاها دارد که شیخ طوسی مکرّر نسبت به غیر امامی های ثقه اینها را توثیق کرده است و اعتماد کرده است و اینها. اینکه مکرر می گوید من تصورم این است که به همین لو کتاب معتمد ها، اسم هم می برد یکی از آنها عمّار ساباطی است. عمّار ساباطی و سکونی. حالا سکونی را همان عبارت عدّه است از آن عبارت عدّه در می آید ولی در مورد غیر سکونی از همین لو کتاب معتمد ایشان هم استظهار کرده است که در واقع اینها توثیق شیخ طوسی است و امثال اینها. حالا این یک بحث. به هر حال شیخ طوسی، اسحاق بن عمّار ساباطی را، با قید ساباطی، گفته است فطحیٌ ثقه. علّامه حلّی در خلاصه، این دو تا عبارت نجاشی را گرفته است و عبارت فهرست را و گفته است این فطحی ثقه است. هم از عبارت فهرست شیخ وثاقتش در می اید هم نجاشی هم که تصریح کرده است در وثاقتش گفته است فطحی ثقه است و روایت های اسحاق بن عمار به عنوان روایت موثّق یعنی روایت های غیر امامی که توثیق شده است قرار داده شده است. خب بعد از علامه حلی با روایت های اسحاق بن عمار معامله روایت های موثقات می شده است تا زمان شیخ بهائی. مرحوم شیخ بهائی گفته است که چه کسی گفته است که این دو نفری که در رجال نجاشی و فهرست شیخ ذکر شده اند اینها یک نفر هستند؟ اینها دو نفر هستند. یکی اسحاق بن عمار کوفی صیرفی داریم که آن ثقه است و امامی هم هست و صحت مذهب دارد. یکی اسحاق بن عمّار ساباطی داریم که نه آن فطحی است و فاسد المذهب است. حالا توثیقش هم ممکن است بکنیم ولی فاسد المذهب است بنابراین بنا بر اینکه در صحت خبر صحت مذهب شرط باشد روایت های اسحاق بن عمار ساباطی قبول نیست و این مبنای شیخ بهائی که بعد از ایشان تا مدت ها مورد پذیرش علما بوده است باعث شده است که اسحاق بن عمار های مطلق نیازمند تمییز مشترکات بشوند. بعد از آن یک سری بحث هایی هست که چه جوری می توانیم تشخیص دهیم که اسحاق بن کوفی صیرفی کیست و اسحاق بن عمار ساباطی و قرائن مشخصۀ صیرفی کوفی از ساباطی فطحی.

سوال:...

پاسخ: دیگر آنها که مطالب را آورده اند این جوری است. آخه همه که می فرمایید در صورتی است که همه این مطلب بحث را آورده باشند. آنهایی که قبل از شیخ بهائی بحث را آورده اند آنها را یکی تلقی کرده اند. نمی دانم در زبده است در کجا است. من این سیر تاریخی را از حاج اقا نقل می کنم. این سیر تاریخی را مکرّر از حاج اقا شنیده ام و الآن یادم نیست و خودم مراجعه نکرده ام. بعد از شیخ بهائی مطلب این جوری بوده است تا زمان علّامه بحر العلوم. علّامه بحر العلوم در رجالشان، ایشان این مطلب را متعرض می شوند و می گویند که اولا اینها یکی هستند و در یکی بودنش بحثی نیست. ولی اصلا ساباطی نیست اسحاق بن عمّار. و اینی که در فهرست شیخ طوسی این را به عنوان ساباطی معرفی کرده است این اشتباه کرده است. بین اسحاق بن عمّار و عمّار ساباطی، یک عمّار ساباطی داریم، عمار بن موسی ساباطی که او فطحی است و فطحیه از او نقل می کنند و در فطحی بودنشان بحث نیست. بعد از اینکه امام صادق علیه السلام از دنیا می روند عده زیادی از شیعه ها به امامت عبد الله افطح معتقد می شوند و امام صادق به امام کاظم علیه السلام توصیه کرده بودند که با عبد الله افطح درگیر نشو. چون عبد الله افطح کسانی که به او مراجعه می کرده اند بی سواد بوده است و سواد نداشته بوده است و خیلی زود رسوا شده است و ثانیا هفتاد روز هم بیشتر زنده نبوده است و بعد از هفتاد روز از دنیا می روند و یک افرادی در همان اوایل امام کاظم علیه السلام، مراجعه به عبد الله افطح که می کنند بی سوادی اش را که می بینند بر می گردند و بعد از هفتاد روز هم که از دنیا می رود یک عده دیگری که او را قبول داشتند آنها هم بر می گردند و افراد نادری می مانند مثل عمار ساباطی و طایفه اش و عبدالله بکیر و افراد کمی که فطحی بودن باقی می مانند. در بعضی ها می گوید عمّار ساباطی و قوم و گروهش. در بعضی از کتاب های فرق و محل هست. مرحوم علامه بحر العلوم می گوید که مرحوم شیخ طوسی فطحی بودن عمار ساباطی، ایشان می گوید که اولا اصلا اسحاق بن عمار ساباطی نیست. شیخ طوسی یک اشتباهی در ذهنشان جاگیر شده است از آن اشتباه یک اشتباه دیگر ناشی شده است. اولا تصور کرده است که این اسحاق بن عمار پسر عمار ساباطی است. این که وصف ساباطی را اضافه کرده است وصفی که در هیچ جای دیگری نه در آثار شیخ طوسی بلکه در هیچ جای دیگری وجود ندارد. به تبع این اشتباهی که در ذهن ایشان جاگیر شده است که اسحاق بن عمار فرزند عمّار ساباطی است با توجه به اینکه در کتاب های فرق و نحل گفته اند که قوم و خویش عمار ساباطی و فامیل هایش و اینها، عمار ساباطی و اهله تعبیر می کند این جور که در ذهنم هست در فرق الشیعه نوبختی. خب این را هم اسحاق بن عمار را هم به عنوان فطحی شمرده اند. پس ساباطی بودنش اشتباه اولی است و فطحی بودن اشتباه معلول آن اشتباه اول هست که او را هم فطحی تلقی کردنش و مفصل هم روی آن بحث می کند و بحث خیلی خوبی می کند و دیگر مطلب خود را صاف می کند. عرض کنم خدمت شما یک مؤیداتی برای فرمایش علامه بحر العلوم در اینکه اینها اشتباه شده است اسحاق بن عمار و عمار ساباطی ذکر کرده اند. در تهذیب شیخ طوسی یک جا روایت مال عمار ساباطی است و جاهای دیگر همان روایت وارد شده است در استبصار و اینها. ایشان به جای عمار ساباطی از اسحاق بن عمار نقل کرده است همان روایت را. این نشانگر این است که در ذهن ایشان بین عمار ساباطی و اسحاق بن عمار یک نوع ارتباط معنوی برقرار بوده است اینکه دو تا چیز به هم دیگر تبدیل می شوند عمدتا به خاطر همین تداعی معانی ها است. دو جا به نظرم در تهذیب من مواردی که به جای ایشان مثلا روایت قبلی اش نوشته است و بهذا الاسناد عن عمار ساباطی و روایت بعدی اش می گوید و بهذا الاسناد عن اسحاق بن عمار. همان روایت دومش را در استبصار که نقل می کند تکه هایی از آن را از عمار ساباطی نقل کرده است. سند و اینهایش هم مشخص است که باید عمار ساباطی باشد و اینها. اشتباهی که

سوال:...

پاسخ: نه ارتباط معنوی ای که بین اسحاق بن عمار و عمار ساباطی، یعنی عمار ساباطی را که ذهنش می رود پسرش هم در ذهنش می آید ببینید شما خیلی وقت ها یک راوی را که شما می بینید متشابهاتش به ذهن خطور می کند. اصلا تداعی معانی مال این است. این عمار ساباطی را که در ذهنش رفته است این می گوید این عمار ساباطی بابای اسحاق بن عمار است. اسحاق بن عمار در ذهنش آمده است و اسحاق بن عمار نوشته است. یکی از مناشی عمده تبدیل یک نام به نام دیگر بحث تداعی معانی است. یک نام، فرض کنید که مثلا علی بن ابراهیم گاهی اوقات تبدیل می شود و گاهی اوقات اضافی می شود. مثلا در سند های کافی علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی خب زیاد وارد شده است. اگر مراجعه کنید در بعضی موارد علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی در بعضی نسخ یک عن أبیه اینجا اضافه شده است. بین علی بن ابراهیم و محمد بن عیسی. منشأ چیست؟ علی بن ابراهیم را که طرف می بیند ذهنش می رود به عن أبیه. و این عن أبیه که در ذهنش می رود بعد از علی بن ابراهیم اضافه می شود. این تداعی معانی گاهی اوقات منشأ تبدیل یک نام به نام دیگر می شود فرض کنید حماد بن عثمان هست و می بینید که نوشته است حماد بن عیسی به دلیل شباهتی که این دو نام با هم دیگر دارند. این را مرحوم محقّق تستری در اخبار دخیله جزو روایت های محرّف یک عنوان داده است. روایت های محرّفی که در سندش یک نام به نام متقابلش تبدیل شده است. اصلا یک بابی دارد ما وقع فیه التحریف که یک نام به نام متقابلش، یعنی دو نامی که از جهاتی به هم شبیه هستند که یکی از آنها را که به ذهن خطور می کند دیگری به ذهن می آید. دیگری به ذهن می آید به جای یکی دیگری جایگزین می شوند. اینکه عمار ساباطی به اسحاق بن عمار تبدیل کرده است نشانگر یک نوع ارتباط معنوی در ذهنش است. یعنی با شنیدن عمّار ساباطی ذهنش به اسحاق بن عمار رفته است و این مؤید همین فرمایش حاجی فرمایش علامه بحر العلوم است که این از عمار ساباطی تصور کرده است که فرزند اسحاق بن عمار فرزند او است در حالی که اینها فرزند او نیستند اصلا اسحاق بن عمار، عمار بن حیّان است و آن عمار ساباطی عمار بن موسی ساباطی است ولی ایشان به هر حال این اشتباه را کرده است و این دو تا را، این نکته را هم بگویم ایشان در مورد اسحاق بن عمّار بن حیان را نیاورده است شیخ طوسی در فهرست که یک مقداری با عمار بن موسی ساباطی، اگر اسحاق بن عمار است می دانست که اسحاق بن عمار حیان است یک مقداری کمتر در این اشتباه وارد می شد.

سوال:....

پاسخ: بله همین جور است. بله اسحاق بن عمار کتاب معروفی داشته است و این کتاب معروف معتمد بوده است ولی اینکه این کتاب معروف این اسحاق بن عمار ربطی به این ندارد که اشتباه کند یا نکند.

سوال:...

پاسخ: ندیده کتاب اسحاق بن عمار کتاب معروفی در طایفه بوده است و همه قبولش داشته اند.

سوال: این فطحی بودن را از آن اهله به احتمال اشتباه کرده است و فطحی بودن را از او گرفته است..... کتاب مشهوری برای خود او بوده است...

پاسخ: نه این دو با هم دیگر ربطی ندارند اینکه شما تصور می کنید که باید اینها را یک کاسه از منبع هر دو حرفشان یکی است چه کسی گفته است؟ مورد توجهش بوده است ولی اشتباه کرده است. اصلا این مطلبی که علامه بحر العلوم می کند کسی که آشنا باشد با چیز ها مسلّم یقین می کند خیلی مطلب درست و واضحی است.

سوال:... کتاب بسیار مورد اعتماد دارد..

پاسخ: کسی که کتاب مورد اعتماد دارد نمی شود کسی در هویتش اشتباه کند؟

سوال: چرا ولی خب اشتباه در هویتش یک جوری است که به خاطر.... قطعا نویسنده اش هم معروف بوده است. معروف بوده است ولی اینکه آیا این معروف بودن فرزند عمار ساباطی هست یا نیست اینها را اشتباه نمی کرده است؟

خب این چکیده این روایت. اما روایت آخر را هم من بخوانم و فردا بحث تفصیلی اش را، اینها را حالا من می گویم بعضی از بحث هایش مثل اسحاق بن عمار و اینها را به صورت اصل موضوع ما می گذریم.

روایت بعدی روایت ابو البختری هست در قرب الاسناد وارد شده است. قرب الاسناد صفحه 155 حدیث 568.

ابی البختری عن جعفر عن أبیه عن علیٍّ علیه السلام

قرب الاسناد صفحه صفحه 155 حدیث 568.

رسائل این را نقل کرده است جلد 29 صفحه 90 حدیث 35225. عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن علی بن سندی. این مال علی بن سندی نیست. مال یک سندی دیگر است. این هم از همان جا ها است که یک اسم را به اسم مشابه تبدیل کرده است. مال سندی بن محمد بزّاز است. این در قرب الاسناد سندش را به

السِّنْدِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْبَخْتَرِيِّ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ،

صفحه 130 حدیث 454 آورده است. بعد از آن ابو البختری ابو البختری سند ها معلق به قبل است. یعنی قسمت اول سند را به اعتماد سند قبل حذف کرده است. مرحوم صاحب وسائل چون سند اینجا نبوده است. سند قسمت قبل بوده است کلمه سندی یادش بوده است که مربوط به سندی بوده است بین علی بن سندی و سندی بن محمد البزاز که اینها در سندی که یک نام نسبتا غریبی هست شباهت دارند اینها را به همدیگر تبدیل کرده اند. این تبدیل اسم های مشابه به هم اسم هایی که در یک جهت مشترک هستند خیلی شایع هست و امثال اینها. اما متن آن

أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي الْمَجْنُونِ الْمَعْتُوهِ الَّذِي لَا يُفِيقُ، وَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ:

«عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ، وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ»

در این روایت ابو البختری بحث سندی دارد که در موردشان بحث خواهیم کرد. حالا ما به ترتیب همین بحث ها را از روایت اول شروع می کنیم بحث های سندی و متنی را. انشاءالله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد